

امپراتوری های راه ابریشم

-
- عنوان و نام پدیدآور: بکویت، کریستوفر آی، ۱۹۴۵ - م.
 مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۴.
 مشخصات ظاهری: ۴۶۴ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۵۸۱-۸
- وضعیت فهرست نویسی: فیا
 یادداشت: عنوان اصلی: Empires of the Silk Road: a history of Central Eurasia from the
 Bronze Age to the Present, c2009.
 یادداشت: کتابنامه.
- عنوان دیگر: تاریخ اوراسیای مرکزی از عصر برنز تا به امروز.
 موضوع: آسیای مرکزی — تاریخ
 موضوع: Asia, Central -- History
 موضوع: اروپای شرقی — تاریخ
 موضوع: Europe, Eastern -- History
 موضوع: خاور دور — تاریخ
 موضوع: East Asia -- History
 موضوع: خاورمیانه — تاریخ
 موضوع: Middle East -- History
 شناسه افزوده: صارمی، شهربانو، ۱۳۴۳ -، مترجم
 رده بندی کنگره: DS۳۲۹/۴
 رده بندی دیویی: ۹۵۸
 شماره کتاب شناسی ملی: ۱۰۲۹۶۵۳۹
-

امپراتوری های راه ابریشم

تاریخ اوراسیای مرکزی
از عصر برنز تا به امروز

کریستوفر آی. بکویت

ترجمه شهربانو صارمی



این کتاب ترجمه‌ای است از:
Empires of the Silk Road
*A History of Central Eurasia from
the Bronze Age to the Present*
Christopher I. Beckwith
Princeton University Press, 2009



انتشارات ققنوس

خیابان انقلاب، خیابان فروردین، خیابان نظری،
نبش جاوید ۲، تلفن ۸۶۴۰ ۶۶۴۰
ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:
تحریریه انتشارات ققنوس

کریستوفر آی. بکویت
امپراتوری‌های راه ابریشم
تاریخ اوراسیای مرکزی از عصر برنز تا به امروز
ترجمه شهربانو صارمی
چاپ اول
۷۷۰ نسخه
۱۴۰۴

چاپ رسام
حق چاپ محفوظ است
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۵۸۱-۸
ISBN: 978-622-04-0581-8
www.qoqnoos.ir
Printed in Iran

فهرست

پیشگفتار.....	۷
اختصارها و سرواژه‌ها.....	۱۵
مقدمه.....	۱۷
سرآغاز: قهرمان و یارانش.....	۲۵
۱. جنگاوران گردونه‌سوار.....	۵۳
۲. سکا‌های باشکوه.....	۷۹
۳. میان لژیون‌های رومی و چینی.....	۹۹
۴. عصر آتیلا ی هون.....	۱۱۳
۵. امپراتوری ترک‌ها.....	۱۳۱
۶. راه ابریشم، انقلاب، و فروپاشی.....	۱۵۷
۷. وایکینگ‌ها و ختایی‌ها.....	۱۷۹
۸. چنگیز خان و فتوحات مغول.....	۱۹۷
۹. حملهٔ اوراسیایی‌های مرکزی به دریای اروپا.....	۲۱۷
۱۰. راه بسته می‌شود.....	۲۴۳
۱۱. اوراسیا بدون مرکز.....	۲۷۳
۱۲. تولد دوبارهٔ اوراسیای مرکزی.....	۳۰۹
سخن پایانی: بربرها.....	۳۲۷
پیوست الف: نیاوند و اروپاییان و پراکندگی آن‌ها.....	۳۶۹
پیوست ب: قوم‌نام‌های اوراسیای مرکزی کهن.....	۳۸۱
پی‌نوشت‌ها.....	۳۹۱
کتاب‌شناسی.....	۴۲۱
نقشه‌ها.....	۴۴۳
نمایه.....	۴۴۸

پیشگفتار

کتاب حاضر دیدگاهی نو درباره تاریخ اوراسیای مرکزی و دیگر بخش‌های قاره اوراسیا که در تاریخ اوراسیای مرکزی نقش بلاواسطه داشته‌اند عرضه می‌کند. در اصل آنچه در سر داشتیم ترسیم طرح کلی ویژگی‌های اصلی و باب روز تاریخ اوراسیای مرکزی بدون در نظر گرفتن ترتیب تاریخی وقایع بود. با توجه به سنت فرانسوی‌ها در نوشتن جستارهایی حاوی اطلاعات تخصصی اما خواندنی برای مخاطب عام فرهیخته، با حداقل توضیحات، عنوان طرح کلی تاریخ اوراسیای مرکزی را برای اثر خود در ذهن داشتیم. اما هنگام نوشتن متن، اقوام و رویدادها اصرار داشتند که در جای مناسب خودشان مطرح شوند و من خود را در حال ارائه طرحی کلی و مقدماتی از تاریخ سیاسی و فرهنگی اوراسیای مرکزی در کلیت بافت تاریخی اوراسیا یافتیم، گاه با توضیحات جامع، و گاه با بازاندیشی در منابع دست اول.^۱

با این همه، همچنان به هدف اصلی خود پایبند بوده‌ام: روشن کردن مسائل ریشه‌ای تاریخ اوراسیای مرکزی، که تا جایی که اطلاع دارم هرگز به شکل درست توضیح داده نشده یا در برخی موارد حتی ذکری از آن‌ها به میان نیامده است. بدون این توضیحات، فراز و نشیب‌های تاریخ اوراسیا را همچنان در قالب روایاتی آکنده از رویدادهای خیالپردازانه و اسرارآمیز خواهیم فهمید و این چیزی است که در بیشتر تبیین‌های ارائه شده می‌بینیم. رازها مسحورکننده‌اند و گاه باید همچنان سربه‌مهر باقی بمانند، اما برای توضیح بسیاری از اموری که در تاریخ اوراسیای مرکزی رازآلود بوده نیازی نیست دست به دامان «موارد مشکوک همیشگی» شویم، چرا که منابع کافی وجود دارد.

در این باره باور رایج این است که درباره تاریخ اوراسیای مرکزی منابع اندکی وجود دارد و در نتیجه دست ما چندان باز نیست، که البته باور نادرست است. منابع عظیمی درباره تاریخ اوراسیای مرکزی به‌ویژه درباره تمدن‌های پیرامونی وجود دارد.^۲ از آن‌جا که این تاریخ بازه زمانی

۱. درباره معنا و مفهوم «منابع دست اول» در تاریخ ادوار پیشامدرن، بنگرید به پی‌نوشت ۱ در آخر کتاب.

۲. تاریخ روابط اوراسیای مرکزی با شبه‌قاره هند (و به میزان کمتری، تاریخ پیش از اسلام ایران و جنوب آسیای مرکزی) تا همین اواخر چندان مستند نشده بود. تا حدی به همین دلیل، و کمی هم به سبب قصور خود من (از جمله علاقه نداشتن به تاریخ جنوب آسیا)، توجه چندان به موضوع نکرده‌ام. اما در حال حاضر کار بسیار مهم و جالبی درباره تاریخ منطقه دارد انجام می‌شود که از دوران مغول تا سده نوزدهم را در بر می‌گیرد و امیدوارم به‌زودی درباره ادوار قبلی نیز بسیاری چیزها آشکار شود.

چهار هزاره را در بر می‌گیرد، و به همین نسبت آثار ثانوی زیادی دربارهٔ برخی از موضوعات مربوط به آن منطقه و دوران وجود دارد، ادای حقِ مطلب مستلزم نگارش کتاب‌هایی حجیم است که فقط پژوهشگران با کار گروهی از عهدهٔ آن بر می‌آیند، نه نویسنده‌ای که دست‌تنها کار می‌کند و اطلاعات، مهارت‌ها، توان و زمان او محدود است. تنها راه برای آن که فقط یک نفر به‌تنهایی بتواند کتابی دربارهٔ موضوعی چنین گسترده بنویسد صرف‌نظر کردن از جزئیات موضوع و ارائهٔ تصویری کلی و بزرگ-چشم‌اندازی بسیار گسترده — است که از قضا همان چیزی است که بسیار بدان علاقه‌مندم.

از این رو، این کتاب در مجموع به موضوعات، افراد، واحدهای سیاسی، ادوار یا فرهنگ‌های خاص نگاهی عمیق و تخصصی ندارد (و نه حتی به «منظومهٔ فرهنگی اوراسیای مرکزی») که سزاوار کتابی مستقل است)، هر چند مواردی که برای من جذابیت خاص داشتند تا حدی در این میان استثنا به شمار می‌آیند.

کتاب حاضر روایت جامع رویدادها، اسامی و تاریخ‌ها نیست، گرچه خوانندهٔ تیزبین متوجه خواهد شد کوشیده‌ام در مورد همهٔ رویدادها و اقوام مهم اطلاعاتی ارائه نمایم، هرچند گاه مجبور شده‌ام برای یافتن این اطلاعات به هر دری بزنم. و در آخر این‌که کتاب حاضر بررسی منبع یا کتاب‌شناسی جامع همراه با شرح و تفسیر نیز نیست. در سالیان اخیر چندین پژوهش عالی دربارهٔ برخی از مهم‌ترین اقوام، مکان‌ها، دوران‌ها و موضوعات دیگر با شرح و تفسیر کامل و منابع منتشر شده که مطالعهٔ آن‌ها را به خوانندگان علاقه‌مند توصیه می‌کنم.

آنچه انجام داده‌ام بررسی دوبارهٔ دیدگاه رایج جافتاده‌ای است که دربارهٔ تاریخ اقوام و خود اوراسیای مرکزی به دست ما رسیده و تلاشی است برای اصلاح آن. از این رو توضیحات تا حد زیادی به بحث دربارهٔ نکات برگزیده‌ای مربوط هستند که به گمان من به اظهارنظر یا بررسی بیشتر نیاز داشتند. همهٔ جزئیات را تا حد امکان در روایت یا چارچوب موضوعات گنجانده‌ام، بیشتر برای این‌که در آن زمان برایم مهم به نظر می‌رسید و نمی‌خواستم بی‌اعتنا از کنار آن‌ها بگذرم. این بدان معنی است که بسیاری چیزها را که بی‌تردید واجد اهمیت‌اند اما در آن زمان از نظر من مهم نبودند کنار گذاشته‌ام یا خیلی ساده نادیده گرفته‌ام. در اصل قصدم این بود حداقل توضیحات را داده باشم و توجهم روی بحث متمرکز باشد. همان‌طور که می‌بینید، مطلب از آن حداقلی که انتظار داشتم بیشتر شد. تغییر عادت دشوار است و ظاهراً توضیحاتی را که به جزئیات موضوعات جذاب می‌پردازند دوست دارم. (برخی یادداشت‌های طولانی را که عمده‌تاً مورد توجه پژوهشگران متخصص است و باعث شلوغی متن اصلی می‌شد در بخش جداگانه‌ای در پایان کتاب آورده‌ام.) با این حال، این کتاب از آن سوی بام هم نمی‌افتد. کتاب نظریهٔ تاریخی عام و کلی نیست و قصد

ندارم به شکلی تلویحی چنین نظریه‌ای را در آن بیان کنم. آثار متعدد بسیاری از این دست وجود دارد، اما کتاب من در زمره آن‌ها نیست. به بررسی مفصل نظریات متعدد — یا به بیان دقیق‌تر، اشکال مختلف یک نظریه رایج — درباره تشکیل دولت در اوراسیای مرکزی که طی چند دهه گذشته منتشر شده نیز پرداخته‌ام، هرچند در بخش سخن پایانی آن‌ها را مختصر توضیح داده‌ام. نه تفسیری که دارم از چنین آثار نظری یا فرائظری اتخاذ شده، نه اصطلاحاتی که به کار برده‌ام. قصدم آن بود که تفسیرهایم به صورت معمول و متعارف حاصل ارائه و تحلیل سرراست آن چیزی باشد که از نظر من مرتبط‌ترین داده‌های شناخته شده است. شاید در این کار موفق نشده باشم، اما به هر حال از اشارات آشکار و پنهان به نظریه‌ها و فرائظریه‌های مربوط به تاریخ جهانی، که اطلاعاتم درباره آن‌ها اندک است، عامدانه صرف نظر کرده‌ام. درباره داده‌ها و تاریخ‌نگاری به طور کلی، شاید بیان نکته‌ای مربوط به رویکرد خود من لازم باشد، به‌ویژه با در نظر گرفتن استفاده اخیر از نگرش باورمندان «پست مدرنیسم» در عرصه تاریخ، هنر و حوزه‌های دیگر. مطابق قاعده مدرنیستی، نو باید همیشه و بی‌وقفه جایگزین کهنه شود، و از این طریق دگرگونی دایمی پدید آورد.^۱ دیدگاه پست مدرنیستی، که دستاورد منطقی مدرنیسم است، چیزی را رد می‌کند که به نظرش عبارت است از عملکرد پوزیتیویستی و ذاتاً غیرمدرن ارزیابی و داوری درباره مسائل یا اشیا مطابق با ضوابط خاص توافق‌شده. در عوض، پست مدرنیست‌ها همه داوری‌ها را نسبی می‌دانند. آن‌ها معتقدند: «در عصر پست مدرن دیگر نمی‌توانیم به اسطوره 'عینیت' متوسل شویم.»^۲ «تردیدها به حق ناشی از اختلافات چشمگیر عقاید سرشناس‌ترین مراجع در این عرصه است.»^۳ آرای تاریخ‌نگاران صرفاً چیزی در حد عقیده است، از این رو نمی‌توان داوری معتبری داشت. نمی‌شود فهمید چه اتفاقی افتاده یا چرا افتاده، فقط می‌توان انگیزه‌های مدرن برای «ساخت هویت» مدرن یک ملت، مجادلات ملی‌گرایانه ضد روشنفکران و افراد غیرپژوهشگر، و غیره را حدس زد. ارزش همه نسخه‌ها برابر است، از این رو تصحیح آن‌ها وقت تلف کردن است — یا بدتر از آن، گفته می‌شود اهمیت آن‌ها در اصل به سبب اطلاعاتی است که درباره کاتبان و محیط فرهنگی آن‌ها ارائه می‌کنند، از این رو ارائه

۱. بنگرید به بحث مدرنیسم و موضوعات مرتبط در فصل‌های ۱۱ و ۱۲.

۲. Bryant (2001). ادعاهایی از این دست در زمینه‌های دیگر از جمله باستان‌شناسی مطرح شده است: «پست مدرنیسم با باستان‌شناسی تحت عنوان پساوندگرایی برخورد می‌کند، یعنی این دیدگاه که هر گونه خوانش یا رمزگشایی از متن، از جمله متن باستان‌شناختی، رمزگذاری به شکل دیگر است، چرا که حقیقت ذهنی [و نه عینی] است» (Bryant 2001: 236). براینات (2001: 298-310) با ارزیابی ادعاهای مختلفی که برخی از آن‌ها را پژوهشگران متخصص مشهور و برخی را سیاستمداران ملی‌گرا ارائه داده‌اند، سرانجام به این نتیجه رسید که آدمی نمی‌تواند میان پژوهش متقن و معتبر و شق دیگر حکم روشنی بدهد. در مورد موضوعی که کتاب او بدان پرداخته است، بنگرید به پیوست الف.

۳. Bryant (1999: 79); بنگرید به پیوست الف.

تصحیح‌های انتقادی از آن‌ها موجب حذف این اطلاعات باارزش می‌شود. علاوه بر این، نمی‌توان فهمید هر مؤلف واقعاً قصد گفتن چه چیزی را داشته، از این رو فایده‌ای ندارد که حتی سعی کنیم بفهمیم نویسنده چه نوشته است.^۱ هنر هر آن چیزی است که فرد مدعی است هنر است. رده‌بندی آن امکان ندارد. هنر خوب و بد نداریم؛ هر چه هست عقیده است. از این رو ارتقای هنر از حیث فرم غیرممکن است؛ آدمی فقط می‌تواند آن را تغییر دهد. متأسفانه تغییر خواه‌ناخواه مداوم و حذف همه معیارها ناگزیر برابر با سکون یا خالق سکون است: هیچ تغییر واقعی در کار نیست. همین امر در مورد سیاست نیز صدق می‌کند، که در آن نظام «دموکراتیک» مدرن تنها اجازه تغییر ظاهری را می‌دهد و به این ترتیب باعث سکون می‌شود. از آن‌جا که انسان‌ها نمی‌توانند داوری‌های معتبری داشته باشند — همه داوری‌های انسان صرفاً در حد عقیده هستند — همه داده‌ها علی‌القاعده ارزش برابر دارند. (در نتیجه داوری پست‌مدرن‌ها درباره بی‌اعتبار بودن داوری‌ها نیز علی‌القاعده نامعتبر است، اما به نظر نمی‌رسد ایده انتقاد از باور پست‌مدرنیستی در میان آن‌ها محبوب باشد.) مطابق دیدگاه فرد پست‌مدرن، فقط با انتخابی بین دو گزینه طرف هستیم: یا باور دینی به هر آنچه به ما گفته می‌شود (یعنی تعلیق ناباوری) یا شکاکیت کامل (یعنی تعلیق باورمندی و ناباوری). نتیجه در هر دو مورد، اگر لازمه منطقی آن‌ها را قاطعانه دنبال کنیم، توقف اندیشه یا حداقل حذف امکان اندیشه انتقادی است.^۲ اگر اندیشمندان و هنرمندان به اکثریت عظیم مردم، که فقط قادر به انتخاب اول هستند (باور تمام‌وکمال)، پیوندند و همگی توافق کنند که عقل را کنار بگذارند، نتیجه عصر ساده‌لوحی، سرکوب و وحشت خواهد بود که همه اعصاب پیشین در مقابل آن سرافکنده خواهند شد. فکر نمی‌کنم این «خوب» باشد. آن را «بد» می‌دانم. من مدرنیسم و شکل جهش‌یافته بس مدرن آن یعنی پست‌مدرنیسم را نمی‌پذیرم. این‌ها جنبش‌هایی عقل‌ستیزند که تقریباً در همه عرصه‌های تلاش بشری لطمه‌های زیادی به بار آورده‌اند. امیدوارم نسل جوان آینده انگیزه به چالش کشیدن این جنبش‌ها را پیدا کند و از آن‌ها بگذرد تا روزی عصر نوینی از هنرهای فاخر (حداقل) آغاز گردد.

۱. البته هر کس که می‌خواهد نسخه‌های اصلی را بررسی کند مجاز است که چنین کند. آنچه در ارائه یک تصحیح انتقادی مهم است عبارت است از ارائه یک متن الگو، نزدیک‌ترین نسخه ممکن به متن اصلی، به منظور حذف تصحیف‌هایی که به متن اصلی تعلق ندارند، و عبارت است از نشان دادن معنی مورد نظر نویسنده یا نویسندگان تا حد ممکن. تلاش برای ارائه تصحیح انتقادی را کاری پوزیتیویستی می‌دانند و نقدش می‌کنند، چرا که این کار تا حدی روشی علمی محسوب می‌شود و پست‌مدرن‌ها علم را همان «پوزیتیویسم» می‌انگارند و ردش می‌کنند.

۲. شکاکان، فیلسوفان عهد باستان که هدفشان آشکارا توقف اندیشه بود، به‌خوبی می‌دانستند که چنین نتیجه‌ای حاصل می‌شود. هدف آن‌ها کسب شادی با از میان بردن ناخشنودی حاصل از اندیشه انتقادی زیاده از حد بود.

دیرین‌شناسی، که نوعی تاریخ است، عملاً علمی متکی به شواهد استوار است، به همین سبب در مقابل عقل‌ستیزی پژوهشگران پست‌مدرن تا حد زیادی مصونیت داشته است.^۱ هرچند به دایناسورها علاقه‌مندم، کتاب حاضر نه دربارهٔ تاریخ آن‌ها بلکه دربارهٔ تاریخ انسان است، اما از نگاه من قوانین واحدی حاکم هستند، و دیدگاه پست‌مدرن به معنی واقعی کلمه مهمل است (مهمل واقعی تا حدی آرمان‌حامیان این دیدگاه است). تصور نمی‌کنم تجربهٔ خود من از جهان دنیای پوچ بی‌معنایی از برداشت‌های نادرست باشد صرفاً به این دلیل که من آن را تجربه کرده‌ام و از این رو ذهنی است. یقیناً درست است که همه‌چیز تا حدی غیرقطعی است — از جمله علم، همان‌طور که دانشمندان به‌خوبی می‌دانند — و البته همهٔ پژوهشگران باید عدم قطعیت و ذهنی بودن را مد نظر قرار دهند. تاریخ را علم به مفهوم انگلیسی-آمریکایی مدرن نمی‌دانم، اما به گمانم باید به تاریخ همان‌طور پرداخت که به علم می‌پردازیم، درست همان‌طور که با دیگر عرصه‌های پژوهشی هم باید به همین نحو برخورد کرد. از آن‌جا که برنامهٔ فکری پست‌مدرن نه تنها رها کردن علم بلکه رها کردن خردورزی است، نمی‌توانم آن را به مثابهٔ رویکردی معتبر برای پژوهشگران یا در کل متفکران بپذیرم.

همچنین معتقدم تشخیص نیروهایی که در پس انگیزه‌های انسان قرار دارند مهم هستند، به‌ویژه وقتی به سازماندهی اجتماعی-سیاسی، جنگ و مفهوم‌پردازی دربارهٔ این موارد و دیگر عرصه‌های فعالیت انسانی مانند هنر مربوط باشند. هرچند موضوع این کتاب کردارشناسی یا مردم‌شناسی نخستین‌ها یا انسان‌ها نیست، هنگام نوشتن تاریخ در چنین مقیاس گسترده‌ای متوجه شدم رفتار انسان به شکل جالب‌توجهی ثابت است. نه این‌که بگویم تاریخ فی‌نفسه تکرار مکررات است، منظورم این است که انسان‌ها اغلب اعمال تکراری انجام می‌دهند، حال آن‌که تطابق‌های واقعی فوق‌العاده اندک‌اند. همچنین مردم اغلب از دیگران تقلید می‌کنند. مثلاً، ظاهراً گاری و چرخ‌هایش فقط یک بار اختراع شده است؛ در نتیجهٔ تحول تدریجی «وسایط نقلیه» پیش از اختراع چرخ، گاری ساخته شد و مدت‌ها طول کشید تا سرانجام به گاری واقعی تبدیل شود؛ اما به محض این‌که این کار صورت گرفت همسایگان به‌سرعت از آن الگوبرداری کردند. روشن است که ثبات رفتار انسان در چنین گستره‌های وسیعی از مکان و زمان می‌تواند فقط ناشی از میراث ژنتیکی مشترک ما باشد. از منظر تاریخ اوراسیا در طی چهار هزارهٔ گذشته، به نظر من میان ساختار زیربنایی اجتماعی-سیاسی انسان در طول این دوران — یعنی تا روزگار کنونی — و

۱. پیروان بنیادگرایی (شکلی افراطی از مدرنیسم) حتی به نتایج دیرین‌شناسی نیز معترض هستند.

ساختار زیربنایی نخستین‌ها به طور کلی تفاوت چشمگیری نیست. سلسله‌مراتب مبتنی بر نر آلفا^۱ بر نظام ما هم حاکم است، صرف‌نظر از این‌که برای پنهان ساختن آن از چه آرایه‌هایی استفاده شده است. به بیان دیگر، به باور من نظام سیاسی مدرن در واقع فقط سلسله‌مراتب نخستین‌گونه‌ای در هیئت مبدل است و در نتیجه در ذات خود با دیگر نظام‌های سیاسی که نخستین‌های انسان‌نما تصورش را داشته‌اند فرقی ندارد. اگر شناخت مشکل اولین گام در جستن راه چاره‌ای برای آن باشد، مدت‌ها از تشخیص و یافتن درمان یا حداقل تولید دارویی به منظور مهار آن پیش از آن‌که برای انسان‌ها و سیاره زمین دیر شده باشد گذشته است.

خود خوانندگان از سخنان گفته‌شده می‌توانند درباره رویکرد من در این کتاب نتیجه‌گیری کنند، اما باز هم تا جایی که می‌توانم ساده و روشن آن را اعلام می‌کنم: هدف من روی کاغذ آوردن دیدگاهی واقع‌نگرانه و عینی از تاریخ و سرگذشت مردم اوراسیای مرکزی است، نه تکرار و توضیح دیدگاه متداول یا دیدگاه‌های پست‌مدرن فراتاریخی یا ضدتاریخی.^۲

فکر نوشتن این کتاب تقریباً به دو دهه پیش بازمی‌گردد که مقاله‌ای درباره ایده بربریت (در این باره بنگرید به سخن پایانی) نوشتم و این فکر به ذهنم خطور کرد که درباره تاریخ کل اوراسیای مرکزی کتابی جامع بنویسم. پرداختن دوباره من به این موضوع تا حدی نتیجه گفتگویی است که چند سال پیش با آنیا کینگ داشتم. او اشاراتی به استفاده شخصی گسترده چادر نشینان اوراسیای مرکزی از اقلام ابریشمی داشت. در پی این اظهارات، پس از کمی تخمین و برآورد به این نتیجه رسیدم که تجارت کالاهای تجملی علی‌القاعده سهم چشمگیری در اقتصاد داخلی اوراسیای مرکزی داشته است. متعاقباً، هنگام تدریس تاریخ اوراسیای مرکزی متوجه شدم ظهور، اوج‌گیری و کاهش تجارت در راه ابریشم و ناپدید شدن آن به لحاظ گاهنگاری ارتباط نزدیکی با این تغییرات در امپراتوری‌های بومی آسیای مرکزی داشته است. از این رو کم‌کم در دیدگاه‌های خود درباره تاریخ راه ابریشم و امپراتوری‌های کوچ‌نشین، و به تبع آن در کلیت افکار و اندیشه‌هایم در مورد تاریخ اوراسیای مرکزی بازاندیشی جدی کردم. اولین ارائه عمومی تفسیر جدیدم از تاریخ اوراسیای مرکزی مقاله‌ای بود با عنوان «راه ابریشم و امپراتوری‌های کوچ‌نشین» در همایش راه ابریشم که موزه دولتی برلین در ۳ ژوئن ۲۰۰۴ برگزار کرد.

درک و ذهنیتی که از موضوع داشتم حین پژوهش و نوشتن کتاب به شکل چشمگیری دستخوش تغییر شد. در واقع متن نهایی چندان ارتباطی با طرح اولیه‌ام ندارد. وقتی آن را

۱. Alpha Male؛ نر غالب. — م.

۲. درباره ضرورت نگارش یک اثر پژوهشی دانشنامه‌ای در مورد تاریخ اوراسیای مرکزی، بنگرید به پی‌نوشت ۲.

می‌نوشتم، نه تنها جزئیات بلکه تصورم در کل تغییر کرد و همین باعث بازنگری در ارائه جزئیات شد. اگر می‌خواستم، احتمالاً می‌توانستم تا ابد به بازنگری و بازنویسی ادامه دهم، اما علایق دیگری داشتم که مایل به دنبال کردن آن‌ها بودم، از این رو کتابی که در دست دارید عمدتاً معرف افکار من در اوایل سال ۲۰۰۷ است که پیش‌نویس تقریباً نهایی کتاب را به پایان رساندم.^۱

تلاش کرده‌ام به عناصر فرهنگی زیربنایی که به منظومه فرهنگی اوراسیای مرکزی شکل داده توجه ویژه‌ای کنم، عناصری که به گمان من در درک رویدادها، علت این رویدادها، و تأثیری که در تاریخ اوراسیای مرکزی و تا حدی در بقیه اوراسیا داشته مهم‌اند. در مطالعه دوران مدرن توجه خاصی به پدیده مدرنیسم داشتم که عامل تباهی فرهنگی حیات سیاسی و هنر اوراسیای مرکزی در سده بیستم به شمار می‌آید و آن‌ها همچنان باید از آن رهایی یابند. امیدوارم برخی از نکاتی که بدان‌ها پرداخته‌ام، و مباحثی که طرح کرده‌ام، موجب درک بهتر موضوع شود و حتی شاید راه بهبود شرایط انسان امروزی را بنمایاند.

همان‌طور که گفته شد، این کتاب در کل درباره اوراسیای مرکزی است، درباره سراسر دوران تاریخی آن. به سبب گستردگی موضوع، در مورد بسیاری از موضوعات صرفاً به اشاراتی بسنده کرده‌ام. با این همه، حتی اگر می‌توانستم همه عرصه‌های پژوهشی مطالعات اوراسیای مرکزی را بررسی کنم، به‌رغم پیشرفت‌های محرز اخیر پژوهشگران جوان در مطالعه اوراسیای مرکزی، نمی‌توانستم درباره بسیاری از این زمینه‌ها تحقیقات منتشرشده چندانی بیابم، از جمله موضوعات مهم در تاریخ، زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، هنر، ادبیات، موسیقی و تقریباً همه زمینه‌های دیگر. هرچند به دیگر مناطق دنیا — به‌ویژه اروپای غربی و آمریکای شمالی — توجه زیاده از حدی شده است، بیشتر موضوعات اصلی مطالعات اوراسیای مرکزی نادیده گرفته شده‌اند، برخی حتی به‌طور کامل. بعضی از منابع اصلی، مانند اثر شوان تسانگ^۲ با عنوان روایت از نواحی غربی،

۱. دست‌نوشته نهایی این کتاب را در سال ۲۰۰۷ به ناشر تحویل دادم. پس از پایان کتاب از وجود بی‌شمار آثاری مطلع شدم که یا از آن‌ها غفلت کرده بودم یا می‌شناختم اما در آن زمان به آن‌ها دسترسی نداشتم. برخی جدید و برخی قدیمی. در موارد بسیار اندکی که فکر می‌کردم باید تصحیحاتی بر مبنای اطلاعات جدید انجام گیرد، پیش از اتمام ویرایش در بهار سال ۲۰۰۸ ضمیمه‌هایی جزئی افزودم یا تغییراتی اعمال کردم، اما در مجموع قادر نبودم از بیشتر کتب جدید استفاده کنم و از این رو آن‌ها را از کتاب‌شناسی، که تنها حاوی آثاری است که از آن‌ها استفاده کرده‌ام، حذف کردم. بر این منوال، از برخی آثار جدید کاملاً مرتبط، مانند کتاب دیوید دبلیو. آنتونی با عنوان اسب، چرخ و زبان: چگونه اسواران عصر برنز از استپ‌های اوراسیا دنیای مدرن را ساختند (Princeton, 2007)، نه بحثی شده و نه نقلی به میان آمده است. متأسفم که نتوانستم از همه این آثار مهم که حاصل زحمات پژوهشگران ممتاز بسیار است و پس از اتمام دست‌نوشته از وجود آنان خبردار شدم استفاده کنم.

۲. Hsüan Tsang: راهب، جهانگرد، محقق و مترجم چینی قرن هفتم میلادی. — م.

هنوز تصحیح و ویرایش علمی نقادانه و ترجمهٔ امروزی همراه با شرح و تفسیر ندارند. به بقیهٔ منابع اصلی حتی دست هم نزده‌اند.

در واقع دربارهٔ بیشتر موضوعات حتی نمی‌توان یک کتاب یا مقالهٔ تحقیقی اصلی خوب یا بد یافت. مثلاً فقط شعر را در نظر بگیریم. در مورد حماسهٔ جانگارا^۱ (حماسهٔ ملی قوم کالموک^۲)، رودکی (اولین شاعر بزرگ که به فارسی نو شعر سرود) یا لی پو^۳ (یکی از دو یا سه شاعر بزرگی که به زبان چینی شعر می‌سرود) هر سال چند کتاب جدید منتشر می‌شود؟ در انگلیسی و در طی دهه‌ها این تعداد بین صفر (جانگارا و رودکی) و کمتر از یک (لی پو) است. دربارهٔ تاریخ آوارها، ترک‌ها، یا امپراتوری‌های جونغار^۴ یا مطالعات زبان‌شناختی مربوط به زبان‌های کالموک، باختر، یا قرقیز چطور؟ حتی یک مقاله هم دربارهٔ این موضوعات مهم در مطالعات مربوط به اوراسیای مرکزی چاپ نمی‌شود. این درست است که در دههٔ گذشته دربارهٔ موضوعات تاریخی آثار برجسته‌ای، که بسیاری از آن‌ها در کتاب‌شناسی فهرست شده، منتشر شده‌اند، و حتی در زبان‌شناسی هم آثار مهمی منتشر شده، از جمله کتاب کلارک در مورد ترکمان‌ها که در سال ۱۹۹۸ منتشر شد؛ با این همه، مثال‌هایی که آوردیم و در موردشان گفتیم که به آن‌ها خوب پرداخته نشده یا اصلاً پرداخته نشده است فقط بخش کوچکی از موضوعات اصلی مطالعات اوراسیای مرکزی را تشکیل می‌دهند — از جمله هنر و معماری، تاریخ، زبان و زبان‌شناسی، ادبیات، موسیقی، فلسفه و موارد بسیار دیگر — که دربارهٔ بسیاری از آن‌ها تحقیقات اندکی صورت گرفته یا تقریباً به‌کل نادیده گرفته شده‌اند.

اما هر ساله صدها کتاب و هزاران مقالهٔ همایشی دربارهٔ چاسر^۵، شکسپیر و دیگر نویسندگان قدیم انگلستان منتشر می‌شود، همچنین ده‌ها هزار کتاب و مقاله دربارهٔ نویسندگان انگلیسی‌زبان جدید، تاریخ انگلیس-آمریکا، زبان‌شناسی انگلیسی، و هر چیز دیگر انگلیسی-آمریکایی چاپ می‌شود. در حال حاضر واقعاً نیازی به پدید آوردن بیشتر چنین آثاری نداریم.

خلاصه آن‌که، به جای نوشتن آثار فوق‌العاده پیچیده و ایده‌زده و بیش از اندازه تخصصی دربارهٔ موضوع‌هایی که بیش از حد به آن‌ها پرداخته شده، تنها یک مقاله یا حتی یک کتاب کوچک دربارهٔ یکی از بی‌شمار موضوعات نادیده‌گرفته‌شدهٔ تاریخ اوراسیای مرکزی بنویسید. در این صفحات به برخی از آن‌ها به اختصار اشاره شده است.

در پایان، با هر رویکرد قابل تصویری، باید کارهای زیادی دربارهٔ تاریخ اوراسیای مرکزی انجام گیرد. برای کسانی که می‌کوشند این خلأها را پر کنند آرزوی موفقیت دارم.

1. Janghar

۲. Kalmyk: یا قلماق، شاخه‌ای از مغولان غربی موسوم به اویرات و نیز نام منطقه‌ای در جنوب‌غربی روسیه و شمال دریای خزر. — م.

3. Li Po 4. Junghar

۵. Geoffrey Chaucer: جفری چاسر (۱۳۴۰-۱۴۰۰ م)، شاعر، نویسنده، فیلسوف و سیاستمدار انگلیسی. — م.

اختصارها و سرواژه‌ها

- Bax.** William H. Baxter. *A Handbook of Old Chinese Phonology*. Berlin: Mouton de Gruyter, 1992.
- CAH** I.E.S. Edwards, C. J. Gadd, and N.G.L. Hammond, eds., *The Cambridge Ancient History*. Vol. I, part 2: *Early History of the Middle East*. 3rd ed. Cambridge: Cambridge University Press, 1971.
- CS** Ling-hu Te-fen. 周書 (*Chou shu*). Peking: Chung-hua shu-chü, 1971.
- CTS** Liu Hsü et al. 舊唐書 (*Chiu T'ang shu*). Peking: Chung-hua shu-chü, 1975.
- CUP** Henricus Denifle. *Chartularium Universitatis Parisiensis*. Paris, 1899. Reprint, Brussels: Culture et Civilisation, 1964.
- E.I.** H.A.R. Gibb et al., eds. *The Encyclopaedia of Islam*. New ed. Leiden: Brill, 1960-2002.
- EIEC** J. P. Mallory and D. Q. Adams, eds. *Encyclopedia of Indo-European Culture*. London: Fitzroy Dearborn, 1997.
- GSE** *Great Soviet Encyclopedia: A Translation of the Third Edition*. New York: Macmillan, 1973-1983.
- HS** Pan Ku et al. 漢書 (*Han shu*). Peking: Chung-hua shu-chü, 1962.
- HHS** Fan Yeh. 後漢書 (*Hou Han shu*). Peking: Chung-hua shu-chü, 1965.
- HTS** Ou-yang Hsiu and Sung Ch'i. 新唐書 (*Hsin T'ang shu*). Peking: Chung-hua shu-chü, 1975.
- HYC** Hsüan Tsang. 大唐西域記 *Ta T'ang Hsi yü chi*.
- Pok.** Julius Pokorny. *Indogermanisches etymologisches Wörterbuch*. I. Band. Bern: Francke Verlag, 1959.
- Pul.** Edwin G. Pulleyblank. *Lexicon of Reconstructed Pronunciation in Early Middle Chinese, Late Middle Chinese, and Early Mandarin*. Vancouver: UBC Press, 1991.
- SKC** Ch'en Shou. 三國志 (*San kuo chih*). Peking: Chung-hua shu-chü, 1959.
- Sta.** Sergei A. Starostin. Реконструкция древнекитайской фонологической системы. Moscow: Nauka, 1989.
- Tak.** Tokio Takata. 敦煌資料による中國語史の研究: 九・十世紀の河西方言. (*A Historical Study of the Chinese Language Based on Dunhuang Materials*). Tokyo: Sôbunsha, 1988.
- TCTC** Ssu-ma Kuang. 資治通鑑 (*Tzu chih t'ung chien*). Hong Kong: Chung-hua shu-chü, 1956.
- TFYK** Wang Ch'in-jo et al., eds. 冊府元龜 (*Ts'e fu yüan kuei*). Hong Kong: Chung-hua shu-chü, 1960.
- TSFC** Hui Li. 大慈恩寺三藏法師傳 (*Ta tz'u en ssu San Tsang fa shih chuan*). Ed. Sun Yü- t'ang and Hsieh Fang. Peking: Chung-hua shu-chü, 2000.

Wat. Calvert Watkins. *The American Heritage Dictionary of Indo-European Roots*. 2nd ed. Boston: Houghton Mifflin, 2000.

* (در ابتدای واژه) شکل از نظر زبانی بازسازی شده.

☆ (در ابتدای واژه) شکل بازسازی شده مطابق با هجاها و/یا ریتم‌های فن-چایه چینی.

مقدمه

اوراسیای مرکزی^۱ منطقه‌ای گسترده است: عمدتاً محصور در خشکی میان اروپا، خاورمیانه، جنوب آسیا، شرق آسیا^۲ و منطقه زیرشمالگان و منطقه تایگا-توندرای شمالگان. این منطقه یکی از شش حوزه اصلی تشکیل دهنده قاره اوراسیاست.

از آن‌جا که مرزهای جغرافیایی با تغییر سیاسی و فرهنگی انسان‌ها دستخوش دگرگونی می‌شوند، مناطقی که اوراسیای مرکزی را تشکیل می‌داد با گذشت زمان تغییر کرده است. از دوران باستان تا فتوحات روم در زمان ژولیوس سزار و جانشینان او، و باز از سقوط امپراتوری روم تا پایان قرون وسطای اولیه، اوراسیای مرکزی عموماً بخش اعظم سرزمین‌های اروپا در شمال حوزه مدیترانه را در بر می‌گرفت. به این ترتیب اوراسیای مرکزی به لحاظ فرهنگی نواری افقی بود که از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام کشیده شده بود، نواری میان مناطق پیرامونی گرم‌تر جنوبی و شمالگان در شمال. اما پس از قرون وسطای اولیه (زمانی که اوراسیای مرکزی در اوج وسعت خود بود) مرزهای تقریبی آن دیگر اروپای غرب و جنوب، خاور نزدیک یا خاورمیانه (لوانت، میانرودان، آناتولی، غرب و جنوب ایران، و قفقاز)، جنوب و جنوب‌شرقی آسیا، شرق آسیا (ژاپن، کره، و به معنای واقعی کلمه چین)، و شمالگان و زیرشمالگان اوراسیای شمالی را شامل نمی‌شد. البته مرزهای ثابتی میان هیچ‌یک از این مناطق یا نواحی وجود ندارد — همگی به تدریج و به شکل نامحسوس با یکدیگر تداخل دارند — اما نقاط مرکزی هر یک از مناطق پیرامونی متمایزند و آشکارا جزو اوراسیای مرکزی محسوب نمی‌شوند. اوراسیای مرکزی قدیم

۱. درباره واژگان دیگری که برای اوراسیای مرکزی به کار می‌رود و استفاده و معنی امروزی «آسیای مرکزی» بنگرید به پی‌نوشت ۳.
۲. جنوب‌شرق آسیا، که در این کتاب چندان بدان پرداخته نشده، غالباً ادامه جنوب یا شرق آسیا تلقی می‌شود، اما در واقع خودش زیرمنطقه است، همان‌قدر که شبه‌جزیره عربستان چنین است. مانند اروپای غربی و شمال‌شرقی آسیا (شامل ژاپن و کره در معنی متداول و منچوری جنوبی در دوران پیشامدرن)، کوه‌ها، رودخانه‌ها و دریا جنوب‌شرق آسیا را به لحاظ جغرافیایی از هم جدا کرده است. هرچند به هیچ عنوان به جبر جغرافیایی بی‌چون‌وچرا باور ندارم، نمی‌توان منکر وجوه مشترک زیادی شد که در تحولات تاریخی این مناطق وجود دارد.

با اروپایی شدن اسلاوها در استپ غربی طی قرون وسطی^۱ و اسکان چینی‌ها در منچوری و مغولستان داخلی در سده‌های نوزدهم و بیستم کوچک‌تر شده است.

از این رو، آنچه شاید بشود پس از قرون وسطای اولیه «اوراسیای مرکزی قدیم» نامید عبارت بود از حوزه معتدل که تقریباً در حد فاصل منطقه پایین‌دست دانوب در غرب و حوزه رودخانه یالو در شرق قرار دارد، و همچنین حد فاصل منطقه جنگلی تایگا در زیرشمالگان در شمال^۲ و هیمالیا در جنوب. اوراسیای مرکزی قدیم شامل این مناطق هم می‌شد: منطقه استپ غربی (پونتی) و استپ شمال قفقاز (اوکراین و جنوب روسیه امروزی)؛ استپ مرکزی و غرب آسیای مرکزی، که با هم به ترکستان غربی نیز معروف‌اند (قزاقستان، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، و قرقیزستان کنونی)؛ جنوب آسیای مرکزی (افغانستان و شمال‌شرق ایران کنونی)؛ جونغارستان و شرق آسیای مرکزی یا حوضه آبریز تاریم که با هم به ترکستان شرقی (سین‌کیانگ امروزی) معروف‌اند؛ تبت؛ استپ شرقی (مغولستان و مغولستان داخلی امروزی)؛ و منچوری. از این مناطق، بیشتر استپ غربی، مغولستان داخلی و منچوری به لحاظ فرهنگی دیگر جزو اوراسیای مرکزی به حساب نمی‌آیند.

اقوام اوراسیای مرکزی مشارکتی بنیادین و سرنوشت‌ساز در شکل‌دهی به تمدن جهانی داشتند، تا جایی که درک تاریخ اوراسیا بدون درک رابطه میان مردم اوراسیای مرکزی و اقوام پیرامونی آن‌ها غیرممکن است. از این رو تاریخ اوراسیای مرکزی ناگزیر تا حدود زیادی با تمدن‌های پیرامونی اوراسیا — اروپا، خاورمیانه، جنوب و شرق آسیا — که زمانی عمیقاً با تاریخ اوراسیای مرکزی مرتبط بودند در هم آمیخته است.

اوراسیای مرکزی قدیم با اقتصاد داخلی قدیم قاره و شبکه تجارت جهانی که آن را به شکلی گمراه‌کننده راه ابریشم تصور و نام‌گذاری کرده‌اند یکپارچه بود. راه ابریشم اغلب با شبکه تجارت نوار ساحلی که به نوعی از ادوار پیش از تاریخ وجود داشت و اهمیت آن به تدریج در سراسر عهد باستان و قرون وسطی افزایش یافت متفاوت انگاشته شده است، اما منابع چنین تفاوتی قایل نیستند. همه مسیرهای تجاری بری و دریایی را باید اجزای تشکیل‌دهنده یک سیستم تجاری جهانی واحد تلقی کرد. این سیستم به شکلی چشمگیر کاملاً با اقتصاد قاره اوراسیا (و اقتصادهای محلی) که بر نهادهای سیاسی بزرگ اوراسیا مبتنی بودند هماهنگ بود، نهادهایی که همگی نه کنار دریا بلکه در آسیای مرکزی متمرکز بودند. سیستم ساحلی، به مثابه اقتصادی متمایز و مهم، تنها پس از آن توسعه یافت که اروپای غربی تجارت دریای آزاد میان اروپا و جنوب، جنوب‌شرق

۱. بنگرید به (Rolle (1989: 16-17).

۲. بجا بود این ناحیه اوراسیای شمالی نامیده شود، اما متأسفانه برخی این اصطلاح را کمابیش مترادف اوراسیای مرکزی به کار برده‌اند.

و شرق آسیا را تثبیت کرد، همان‌طور که در فصل ۱۰ به این مسئله خواهیم پرداخت؛ این سیستم تنها زمانی به طور کامل از راه ابریشم جدا شد که دیگر راه ابریشمی وجود نداشت.

منطقه فرهنگی-جغرافیایی اوراسیای مرکزی را باید از اقوام و زبان‌های اوراسیای مرکزی توصیفات گوناگونی از آن‌ها شده متمایز کرد. هرچند موضوع این کتاب تاریخ اوراسیای مرکزی است، در واقع دربارهٔ اقوام اوراسیای مرکزی است. از این رو این کتاب دربرگیرندهٔ تاریخ اقوام اوراسیای مرکزی است، اقوامی که زادگاه خود را ترک کردند و راهی مناطق دیگری شدند و با خود زبان‌ها و منظومهٔ فرهنگی اوراسیای مرکزی را انتقال دادند (بنگرید به سرآغاز). تاریخ اوراسیا را در مجموع از آغاز تا زمان حال می‌توان تا حدی جابه‌جایی‌های مداوم مردمان و فرهنگ‌های اوراسیای مرکزی به مناطق پیرامونی و از مناطق پیرامونی به اوراسیای مرکزی دانست.

پژوهشگران امروزی بسیار تلاش کرده‌اند برخی از تصورات نادرست پیشین دربارهٔ اوراسیای مرکزی و اقوام آن را تصحیح کنند، و اطلاعات ارزشمندی دربارهٔ این منطقه و مردمان آن به داده‌های قبل افزوده‌اند. متأسفانه اغلب مورخان تصحیحات انجام‌گرفته را نپذیرفته‌اند و نکات اساسی بسیاری نادیده گرفته شده است چه رسد به این‌که تصحیح شوند. به‌ویژه، دیدگاه کلی در مورد مردم اوراسیای مرکزی و نقش آن‌ها در تاریخ اوراسیا، حتی در مطالعات پژوهشگران اوراسیای مرکزی، حاوی سوءبرداشت‌ها و سوگیری‌های فرهنگی تأییدنشدهٔ متعددی است. برخی از این موارد جدیدند، اما بقیه از دوران رنسانس به ما رسیده‌اند و برخی — به‌ویژه ایدهٔ بربریت — به عهد باستان بازمی‌گردند. آنچه خواهد آمد خلاصه‌ای از برخی نکات اصلی است که در سخن پایانی به صورت مفصل به آن پرداخته‌ام.

بیشتر مورخان امروزی به طور تلویحی دیدگاه‌های عمدتاً منفی بیان‌شده در منابع تاریخی و دیگر منابع مکتوب اقوام پیرامونی را دربارهٔ مردم اوراسیای مرکزی پذیرفته‌اند، بی‌آن‌که به دیدگاه‌های مثبت بیان‌شده دربارهٔ همین اقوام در همان منابع فرهنگی پیرامونی توجه جدی داشته باشند، بگذریم از نگاه اقوام اوراسیای مرکزی به اقوام پیرامونی. گرچه آثار اقوام پیرامونی کمابیش تنها اسناد باقیمانده دربارهٔ بسیاری از اقوام اوراسیایی تا نیمه‌های قرون وسطی است، یعنی تا زمانی که منابع به زبان‌های محلی اوراسیای مرکزی نوشته شد، بیشتر این آثار آن‌قدرها هم که مورخان عموماً بر آن تأکید دارند سوگیرانه نیستند. مورخان و سیاحان اقوام پیرامونی به بیزاری اقوام اوراسیای مرکزی از اقوام پیرامونی اشاره کرده‌اند و خود اقوام اوراسیای مرکزی در منابع برجای‌مانده به زبان خود نیز این بیزاری را کتمان نکرده‌اند — مثلاً، نفرت سکاها از یونانیان و ایرانیان، شیونگ‌نوها^۱ از چینی‌ها، و ترک‌ها از چینی‌ها و یونانی‌ها. توصیفات بحث‌برانگیز

1. Hsiung-nu

هرودوت و دیگر مورخان قدیم باید مدت‌ها قبل با توجه به ارزیابی‌های مثبت یونانی‌ها، چینی‌ها و دیگرانی که در میان اقوام اوراسیای مرکزی زندگی کرده بودند و نیز میزان معتناهی از اطلاعات بی‌طرفانه و صرفاً توصیفی سیاحان و خود همان نویسندگان باستان تصحیح می‌شد.

دیدگاه رایج دربارهٔ اوراسیای مرکزی پیشامدرن تقریباً نوعی کلیشه است که بر مبنای ذهنیت اشتباه در مورد صرفاً بخشی از جامعهٔ اوراسیای مرکزی است: مردم منطقهٔ استپ که عموماً باور بر این است که «صرفاً» کوچ‌نشین بوده، و از اقوام یکجانشین اوراسیای مرکزی متمایز و جدا بوده‌اند. اگر از این مشکل بسیار جدی بگذریم که این کوچ‌نشینان را، به لحاظ قومی-زبانی، نمی‌توان از لحاظ تاریخی یا باستان‌شناختی به‌روشنی از اقوام شهرنشین یا کشاورز اوراسیای مرکزی متمایز کرد،^۱ تشخیص و درک کلیشه‌ها و تصورات اشتباه از کوچ‌نشینان اوراسیای مرکزی که به‌وفور در دیدگاه جدید دیده می‌شود اهمیت پیدا می‌کند.^۲ این کلیشه‌ها عبارت‌اند از:

- کوچ‌نشینان اوراسیای مرکزی ستیزه‌جو بودند — جنگجویانی خشن و ذاتاً تندخو — و این ستیزه‌جویی از محیط زندگی خشن و شیوهٔ سخت زندگی آن‌ها نشئت می‌گرفت. مهارت آن‌ها در اسب‌سواری و شکار با تیر و کمان، که به‌راحتی به قالب مهارت‌های نظامی درمی‌آمد، به کمک این مهارت ذاتی می‌آمد.
- شیوهٔ زندگی کوچ‌نشینان اوراسیای مرکزی عامل تهیدستی آن‌ها بود، زیرا تولید آن‌ها تکافوی نیازهایشان را نمی‌کرد. از این رو آن‌ها برای به دست آوردن آنچه نیاز داشتند یا می‌خواستند از اقوام ثروتمند کشاورز پیرامونی دزدی می‌کردند. نظریهٔ «کوچ‌نشین نیازمند» با مدل «ارعاب و غارت» و مدل «بربر حریص» در روابط اوراسیای مرکزی با سرزمین‌های پیرامونی مربوط است.
- از آن‌جا که اقوام اوراسیای مرکزی ذاتاً جنگجو بودند — و به سبب شیوهٔ زندگی کوچ‌نشینی دایم در حرکت — شکست دادن آن‌ها دشوار بود. آن‌ها برای اقوام پیرامونی، که مدام مورد حمله قرار می‌گرفتند و شکست می‌خوردند، تهدید نظامی دایمی به حساب می‌آمدند. از این رو اقوام اوراسیای مرکزی تا اوایل عصر مدرن بر اوراسیا سلطه داشتند.

با وجود برخی مطالب در منابع تاریخی که ظاهراً در تأیید این سخنان است، خواندن دقیق

۱. به‌رغم شیف‌تگی منابع برای تکرار این سخن که سغدی‌های شهرنشین «ذاتاً بازرگان» بودند، لازم است این عقیده کنار گذاشته شود. تحقیقات اخیر (Grenet 2005؛ مقایسه شود با Moribe 2005 و de la Vaissière 2005a) نشان می‌دهد سغدی‌ها به اندازهٔ سایر اقوام اوراسیای مرکزی جنگ‌افروز بودند.

۲. پژوهشگران وجوه مختلف همهٔ این مسائل را هوشمندانه نقد کرده‌اند، اما این افکار پابرجا مانده‌اند و اکثر آن‌ها باید بیشتر نقد شوند.

همان منابع موارد کاملاً متناقضی را نشان می‌دهد. عدم صحت این دیدگاه‌ها با بررسی ساده واقعیت‌های تاریخی مسلم هم معلوم می‌شود. همه این دیدگاه‌ها در نهایت، با اندکی تغییر، زائیده عناصر اصلی یک ایده یا پندار کهن یونانی-رومی هستند: ایده یونانی-رومی بربریت. اقوام شبان و کوچ‌نشین اوراسیای مرکزی همان‌قدر «ذاتاً جنگجو» بودند که مردمان شهرنشین اوراسیای مرکزی «ذاتاً بازرگان»، یا مردمان کشاورز اوراسیای مرکزی «ذاتاً کشاورز». چه حکومت‌هایی که کوچ‌نشینان برپا کردند و چه حکومت‌هایی که یکجانشینان تأسیس کردند جوامعی پیچیده داشتند. هرچند مهارت اکثریت مردم در حکومت‌های کوچ‌نشینان عمدتاً در اسب‌سواری و شکار بود — واقعیتی که همواره اقوام غیرکوچ‌نشین را که بارها از آن سخن گفته‌اند تحت تأثیر قرار می‌داد — در جوامع بسیار پرجمعیت‌تر و ثروتمندتر یکجانشین پیرامونی افراد بسیاری سربازان حرفه‌ای به شمار می‌آمدند که منحصرأ برای جنگیدن آموزش می‌دیدند. این امر در بسیاری از منازعات موجب برتری آن‌ها بر اقوام اوراسیای مرکزی بود.

کوچ‌نشینان تهدیدست هم نبودند. اگر دقیق‌تر بگوییم، برخی از کوچ‌نشینان حتی ثروتمند هم بودند، برخی فقیر و بیشترشان در حد فاصل این دو، درست مانند هر حوزه فرهنگی دیگر، اما وضع کوچ‌نشینان عادی از هر لحاظ از هم‌تایان خود در مناطق کشاورزی پیرامونی بهتر بود، این هم‌تایان یا برده بودند یا رفتاری که با آن‌ها می‌شد چندان بهتر از رفتار با برده‌ها نبود. کوچ‌نشینان بسیار مایل بودند با همسایگان‌شان دادوستد کنند، حال هر که بودند، و عموماً وقتی با خشونت یا اهانت مواجه می‌شدند واکنش تندی نشان می‌دادند، همان واکنشی که بیشتر مردم در هر جای دیگری از خود نشان می‌دهند. بزرگ‌ترین افسانه درباره مردم اوراسیای مرکزی — این که آن‌ها تهدید نظامی جدی و غیرمعمول برای دولت‌های پیرامونی بوده‌اند — کاملاً به دور از واقعیت است. مخلص کلام آن که نه تاریخ اوراسیای مرکزی نسبتی با ایده بربریت یا نسخه مدرن ناآشکار آن، که در سخن پایانی به تفصیل از آن بحث می‌شود، داشت نه تاریخ مردم اوراسیای مرکزی.

تاریخ اوراسیای مرکزی تاریخ اقوام متعدد و گوناگونی است که شیوه‌های زندگی مختلفی داشتند. هر یک از فرهنگ‌های اوراسیای مرکزی متشکل از افراد بی‌شمار با هویت متمایز بود، درست مانند سایر نقاط دنیا. مردمان اوراسیای مرکزی هم قوی بودند و هم ضعیف، هم روشن‌بین و هم منحط، و بین این دو، درست مانند مردم هر منطقه یا فرهنگ دیگر. در واقع هر چه را بشود درباره اقوام اوراسیای مرکزی گفت می‌توان درباره دیگر اقوام اوراسیا هم گفت. حداقل باید بکشیم در نوشتن تاریخ بی‌طرف باشیم.

اما درباره بربریت چه می‌توان گفت؟ اگر بنا به منابع تاریخی مردم اوراسیای مرکزی بربر نبوده‌اند، پس چه بوده‌اند؟ آن‌ها مردمی پویا و خلاق بودند. اوراسیای مرکزی زادگاه هند و اروپاییان

بود، کسانی که از دریا تا دریا در سراسر اوراسیا پراکنده شدند و پایه‌های آن چیزی را نهادند که به تمدن جهانی بدل شد. آسیای مرکزی در قرون وسطی کانون اقتصادی، فرهنگی و فکری دنیا بود و مردم آسیای مرکزی بانی ارکان اصلی علم جدید، فناوری و هنر بودند. اسناد تاریخی به‌روشنی نشان می‌دهند که مردم اوراسیای مرکزی با وجود تمام مشکلاتِ طاقت‌فرسا—و در واقع چاره‌ناپذیر—ایستادگی می‌کردند، و از زادگاه و خانواده و شیوهٔ زندگی‌شان در برابر دست‌اندازی بی‌امان و یورش ظالمانهٔ اقوام پیرامونی اوراسیا دفاع می‌کردند. مردم اوراسیای مرکزی سرانجام تقریباً همه‌چیز را باختند، اما در این راه جنگیدند و دلیرانه هم جنگیدند. این کتاب اساساً دربارهٔ کشمکش مداوم و گسترده میان مردمان اوراسیای مرکزی و اقوام پیرامونی آن‌هاست^۱ که به پیروزی اقوام پیرامونی، نابودی دولت‌های اوراسیای مرکزی، و تهدیدستی شدید مردم آن و اضمحلال تقریبی آن‌ها پیش از احیای معجزه‌آسا و به‌موقع آنان در پایان سدهٔ بیستم منتهی شد.

شاید هنوز کسانی پرسند آیا تاریخ اوراسیای مرکزی، که جولانگاه حکومت‌هایی بود که مردمان کوچ‌نشین یا نیمه‌کوچ‌نشین تأسیس کرده بودند، از نظر گرایش‌ها و نتایجی که به دست آورد منحصر به فرد نبود؟ خیر. مقابلهٔ اقوام اوراسیای مرکزی، که از حیث شمار بسیار کمتر بودند، با پیشروی بی‌امان همسایگان پیرامونی‌شان مشابه مقابلهٔ سرخپوستان آمریکا با اروپایی‌ها و استعمارگران سابق، همان دولت‌های اروپایی-آمریکایی، بود که سیاست نسل‌کشی آشکار و پنهان را در بیشتر کشورهای آمریکا دنبال می‌کردند. سرخپوستان در آمریکای شمالی برای نجات سرزمین، اقوام و خانواده‌شان جنگیدند، اما شکست خوردند. مزارع ذرت آن‌ها را سوزاندند، خانواده‌های آن‌ها را قتل‌عام کردند، و اندک افراد باقیمانده را به‌اجبار به زمین‌های بی‌آب و علف انتقال دادند و رهاشان کردند تا بمیرند. تا همین چند دهه پیش ظفرمندانِ ظالم که خود عامل نسل‌کشی بودند سرخپوستان را به «توحش» محکوم می‌کردند. سرانجام زمانی که تقریباً آن‌ها از صحنهٔ روزگار محو شده بودند، وجدان برخی از این جماعت پیروز به درد آمد و پی برد رفتاری که در تاریخ با سرخپوستان شده منصفانه نبوده است. به رسمیت شناختن مبارزات اقوام اوراسیای مرکزی در مقابل بیش از دوهزار سال آزار و اذیت همسایگان پیرامونی بسیار به تأخیر افتاده است. جنگجویان اوراسیای مرکزی بربر نبودند. آن‌ها قهرمان بودند و حماسه‌های قومی‌شان در ستایشِ آوازهٔ جاودانی آن‌هاست.

۱. این دوگانگی به‌هیچ‌وجه همیشه و در همه‌جا وجود نداشت. دی کوسمو (Di Cosmo 2002a) و دیگر پژوهشگران از برخی استثنای‌های مهم گفته‌اند. مسئله این است که در سراسر تاریخ دور و دراز اوراسیا، گرایش بی‌چون و چرای برای کوچک‌سازی قلمرو اوراسیای مرکزی و کاستن از قدرت و ثروت آن و، در موارد بی‌شمار، نابود کردن حیات اقوام اوراسیای مرکزی وجود داشته است.

امپراتوری های راه ابریشم

سرآغاز قهрман و یارانش

Эртийн экн цагт һаргсн,
Тэк Зула хаани үлдл,
Таңсг Бумб хаани ач,
Үзң алдр хаани көвүн
Үйин өнчи Жаңһр билә.
Эркн хө мөстәдән
Догшн маңһст нутган дээлүлж,
Өнчн бийәр үлдгсн;
Һүн оргч насндан,
Арнэл Зеердиннь үрә цагт
Көл өргж мордгсн,
Һүрвн ик бәәрин ам эвдгсн,
Һүльжң ик маңһс хааг номдан орулсн.

Жаңһр

زاده گذشته های دور،
از نسل اسب های وحشی، زولا خان،
نواده بومبا، خان دلرحم،
فرزند اوزنگ، خان شهیر:
جانگار بی همتا.
آن هنگام که طفلی بیش نبود، در دوسالگی
ازدهایی بی رحم به سرزمین مادری او هجوم آورد
و او را یتیم ساخت.
در سال سوم، بر
اویورن - اسب جنگی اش در سال سوم زندگی - سوار شد و تاخت،
دروازه های سه ارگ عظیم را در هم شکست، و
ازدهای بزرگ، ازدهای بی رحم، را مقهور ساخت.
— از جانگارا

۱. در این گزیده از حماسه ملی مردم کالموک (Anonymous 1990:10)، سطر دوم را که به نحوی غیرعادی طولانی و از نظر سبک غریب بود حذف کرده ام. به نظر می رسد این سطر افزوده مصحح بوده، که شاید به قصد فرونشاندن خشم خوانندگان سختگیر بودایی اضافه کرده است.

داستان نخستین^۱

خداوندگارِ آسمانِ بالای سُر دخترِ خداوندِ آب‌های زیرین را باردار کرد و به شکلی معجزه‌آسا پسری زاده شد.

اما شاهی دیوسیرت پدر شاهزاده را کشت و مادر شاهزاده را به اسارت گرفت، و شاهزادهٔ یتیم پس از تولد در طبیعت وحشی رها شد.

اما جانوران وحشی به شاهزاده آسیبی نرساندند و از او مراقبت کردند. او زنده ماند و مکار و قوی شد.

کودک شگفت‌انگیز را به دربار پادشاه بردند، آن‌جا همچون یکی از پسران شاه پرورش یافت.

او بزرگ شد، سوارکاری ماهر و کمانداری خیره شد.

به‌رغم استعدادهایش، او را برای کار به اسطبل فرستادند. هنگامی که دشمن به پادشاهی یورش آورد، پسرک مهتر آنان را با کمان نیرومند خود از پای درآورد. آوازهٔ دلآوری او در گوشه و کنار پیچید.

شاه و پسرانش از پهلوان هراسیدند، و پسران شاه او را متقاعد کردند برای کشتن وی ترفندی به کار گیرد. اما شاهزاده به‌موقع آگاه شد و به شکلی معجزه‌آسا گریخت.

جنگجویانی جوان و شجاع همراه او شدند. یورش بردند و شاه دیوسیرت را کشتند، زنان او را آزاد کردند، و پادشاهی عادلانه و ثروتمندی ساختند.

شاعران داستان شاهزاده و همراهانش را برای خود پهلوانان و دربارهای شاهزادگان و پهلوانان دیگر آن روزگار و پس از آن به‌نغمه سرودند. آن‌ها آوازهٔ جاودان یافتند.

نخستین اسطوره‌های اوراسیای مرکزی

از دوران پیشاتاریخی و تاریخی به بعد، بنیان‌گذاران بسیاری از پادشاهی‌های گستردهٔ اوراسیای مرکزی در اسطوره و افسانه، نه در واقعیت، از این الگوی قهرمانی پیروی می‌کردند، از جمله هیتی‌های عصر برنز^۲ و چینی‌های چو؛^۳ سکاهای دوران باستان، رومیان، ووسون،^۴ و کوگوریو؛^۵ ترک‌های قرون وسطی و مغول‌ها؛ و جونغارها و منچوهای^۶ اواخر رنسانس و عصر روشنگری.

1. First Story

۲. دربارهٔ اساطیر هیتی و شباهت آن‌ها با اساطیر کهن اقوام دیگر، بنگرید به پی‌نوشت ۴. هیتی‌ها یک یگان نگیهان ریشه‌دار هم داشتند که ظاهراً ملازمان مسلح بودند.

3. Chou

4. Wu-sun

5. Koguryo

۶. ظاهراً اساطیر نخستین جونغار در منابع تاریخی حفظ نشده است، هرچند گفته می‌شود اقوام مختلف تشکیل‌دهندهٔ اویرات این اساطیر نخستین را داشتند. اما منشأ حماسهٔ جانگوار، قهرمان ملی جونغارها و خویشاوندان اویرات آن‌ها، که امروزه معروف‌ترین آن‌ها کالموک‌ها هستند، نسخه‌ای از داستان نخستین است؛ بنگرید به نقل قول ابتدای فصل.

در زمان دودمان شانگ^۱ بانو یوان^۲ از طایفه چیانگ^۳ قربانی‌ای به درگاه خدایان پیشکش کرد تا صاحب فرزندی شود. پس از آن با پادرمیانی پادشاه آسمان باردار شد. او هوچی^۴ ملقب به «لرد میل»^۵ را به دنیا آورد.

طفل را در کوره‌راه باریکی رها کردند، اما گاوها و گوسفندان با مهر و محبت از او نگهداری کردند. او را در جنگلی پهناور رها کردند، اما هیزم‌شکن‌ها او را نجات دادند. او را روی توده‌ای یخ قرار دادند، اما پرندگان با بال‌های خود او را پوشاندند. هنگامی که پرنده‌ها رفتند، هوچی شروع به گریه کرد. آن‌گاه مادرش دانست که او موجودی ملکوتی است و او را بازگرداند و بزرگ کرد. هوچی بزرگ که شد به خدمت امپراتور یائو^۶ درآمد، امپراتور او را مسئول اسطبل اسب‌ها کرد. او لویا، غله و کدو هم کاشت که همگی محصول فراوان دادند.^۷ او بنیان‌گذار دودمان چو شد و آخرین فرمانروای شیر شانگ را سرنگون ساخت.^۸

فرزند خدای آسمان^۹ گله‌اش را برای چرا به نزدیکی سرزمین دختر خدای رود دنیپر برد، سپس اسب‌هایش را رها کرد تا هنگامی که چرت می‌زند بچرند. دختر خدای رودخانه اسب‌ها را دزدید و شرط بازگرداندن اسب‌ها را همبستری با وی قرار داد، و سپس از وی صاحب سه پسر شد. هنگامی که این سه پسر بزرگ شدند، مادرشان بنا به دستور پدرشان کمان بزرگ پدر را به آن‌ها داد. هر کدام که می‌توانست کمان را بکشد شاه می‌شد. پسرها کمان را آزمودند، اما فقط کوچک‌ترین پسر توانست کمان را بکشد.

۱. درباره تاریخ سرنگونی شانگ (Shang) به دست چو اختلاف وجود دارد: سال ۱۰۴۶ یا ۱۰۴۵ ق.م اکنون در میان پژوهشگران پذیرفته‌شده‌تر است.

2. Yüan

۳. عموماً کمان می‌رود چیانگ (Chiang) 姜 در ماندارین نو با تلفظ جیانگ (jiāng)، با چیانگ (Ch'iang) 羌 در ماندارین نو با تلفظ qiāng مرتبط باشد، که دشمنان اصلی دودمان شانگ بودند و در استفاده از گردونه مهارت داشتند. بنگرید به پیوست ب. در کل، واژگان ماندارین امروزی را ابتدا در سیستم قدیمی وید-جایلز (نوعی سیستم لاتین‌نویسی برای زبان‌های ماندارین) ذکر می‌کنم، بدون علائم صوتی، و سپس در سیستم پین‌یین (رایج‌ترین شیوه لاتین‌نویسی زبان چینی ماندارین). اولین واژه از واژگان بالا در سیستم وید-جایلز به طور کامل ^۱chiang نوشته می‌شود. در برخی شیوه‌های نگارش پین‌یین، jiāng به صورت jiāng نوشته می‌شود، اما در این کتاب مانند کتاب‌های دیگر «۸» عموماً معادل «-» است جز در نقل‌قول‌های مستقیم و اشکال چینی قدیم (که «-» نشان‌دهنده کشیدگی است).

4. Hou Chi

5. Lord Millet

6. Yao

۷. درباره بنیان‌گذاران به مثابه خدایان حاصلخیزی در کشاورزی، بنگرید به پی‌نوشت ۵.

۸. داستانی که این‌جا آورده شده تلفیقی از دو روایت است، روایت ثبت‌شده در شی‌چینگ، قصیده ۲۴۵ «شنگ مین» (Legge 1935: 465-472) و روایت لون‌هنگ (Yamada 1976: 146).

۹. درباره خدایان سکاها بنا به تواریخ هروودوت، بنگرید به پی‌نوشت ۶.

سه شیء زرین شگفت‌انگیز از آسمان بر زمین افتاد: یک خیش و یوغ، یک شمشیر، و یک جام. هر سه پسر دویدند تا این اشیای زرین را بردارند. وقتی بزرگ‌ترین پسر نزدیک این اشیای زرین رسید آن‌ها زبانه کشیدند، از این رو نتوانست آن‌ها را بردارد. همان اتفاق برای پسر وسطی افتاد. اما کوچک‌ترین پسر به راحتی این سه شیء را برداشت. از این رو، اسکیتس،^۱ کوچک‌ترین پسر، شاه شد و مردم او خود را به نام او اسکیتی (سکایی) نامیدند. ماساگت‌ها به سکاهای حمله کردند و سکاهای برای گریختن از دست آن‌ها از رودخانه ارس گذشتند و در کیمریا^۲ سکنه گزیدند. سکاهای با اتکا به مهارت‌های خود در سواری و کمانداری قومی بزرگ شدند.

دو برادر به نام‌های نومیتور و آمولیوس از نوادگان آییناس [پهلوان تروایی] بودند که آوارگان تروایی را به ایتالیا برده بود. نومیتور، شاه برحق، به دست آمولیوس از سلطنت خلع شد، او رئا سیلویا دختر نومیتور را مجبور کرد برای نگهداری از آتش مقدس آتشفشان وستا به «باکره وستال» بپیوندد تا مبادا جانشینی برای نومیتور به دنیا آورد. اما شبی مارس، ایزد جنگ، با رئا سیلویا همبستر شد و رئا سیلویا از او صاحب دو پسر دوقلوی زیبا به نام‌های رموس و رومولوس شد. آمولیوس رئا سیلویا را زندانی کرد و دستور داد دوقلوها را بکشند.

خادمی که این دستور به او داده شده بود از فرمان سرپیچی کرد و آن‌ها را در گهواره‌شان کنار رود تیبر رها ساخت، رودخانه طغیان کرد و گهواره را به پایین دست رودخانه و به جایی امن برد. آن‌جا ماده‌گرگی از دوقلوها مراقبت کرد و پرندۀ ای به آن‌ها غذا داد^۳ تا سرانجام چوپانی آن دورا یافت و به خانه برد. چوپان و همسرش آن‌ها را مانند فرزندان خود بزرگ کردند.

آن‌ها بزرگ شدند، قوی و والامنش، ماهر در شکار و چوپانی. وقتی آن‌ها را به دربار سلطنتی بردند، آمولیوس خواست آن دورا بکشد، اما آن‌ها گریختند و به یاری شبانان ستمدیده و سایرین، سرانجام شاه ستمگر را به هلاکت رساندند. نومیتور، پدر بزرگ رموس و رومولوس و فرمانروای برحق، پادشاهی خود را بازیافت.

پس از آن دوقلوها با پیروان خود برای یافتن شهری جدید راهی شدند. درباره محل احداث شهر میان آن‌ها بحث درگرفت و به نزاعی سخت بدل شد که در آن رومولوس و سیصد نگهبان

۱. Scythês. برای اسامی اسکیت‌ها، سکاهای و سایر ایرانیان بنگرید به پیوست ب.

۲. نام باستانی کریمه. — م.

۳. به صراحت گفته شده این پرندۀ دارکوب بوده است.

سواره شخصی رزمجوی او، معروف به سِیلرها،^۱ رموس را کشتند. پس از آن رومولوس شهر مدور رم را بنیاد نهاد.^۲

*تُمِن،^۳ اولین فرمانروای بزرگ^۴ شیونگنو،^۵ قومی نیرومند در استپ شرقی به وجود آورد. او پسری به نام موئن داشت^۶ که ولیعهدش بود. بعدها، *تُمِن از کنیز محبوبش صاحب پسر شد و در صدد برآمد از شر موئن خلاص شود تا بتواند پسر جدیدش را ولیعهد خود کند. او با یوئه‌چی (Tokwar)^۷ پیمانی بست و موئن را چنان‌که رسم بود برای ضمانت این پیمان نزد آن‌ها گروگان فرستاد. پس از رسیدن موئن، *تُمِن به یوئه‌چی (*Tokwar) حمله کرد. آن‌ها مطابق شرایط پیمان در صدد کشتن موئن برآمدند، اما او یکی از بهترین اسب‌های آن‌ها را دزدید و به زادگاهش گریخت.^۸ *تُمِن قدرت او را ستود و او را میریارک کرد، فرمانده ده‌هزار سوار رزمجو.^۹

موئن تیری صفیرکش ساخت تا با آن تیراندازی را به سربازانش آموزش دهد. به آن‌ها دستور داد از هر آنچه می‌گوید اطاعت کنند، گفت: «سر کسانی که با تیر صفیرکش هدف را زنند از تن جدا خواهد شد.» آن‌ها عازم شکار شدند و چنان‌که موئن گفته بود، سر هر کسی را که با تیر صفیرکش هدف را زده بود از تن جدا کرد. آن‌گاه موئن خواست با تیر صفیرکش بهترین اسب او را بزنند. بعضی‌ها ترسیدند اسب را هدف قرار دهند. موئن بلادرنگ سر آن‌ها را از تن جدا کرد. بعد همسر محبوبش را هدف گرفت. برخی دیگر ترسیدند و جرئت نکردند به سوی او تیراندازی

1. Celeres

۲. خلاصه‌ای که نقل شد از پلوتارک بود (و ادامه 94: Perrin 1998)، نسخه طولانی عملاً در وجوه اصلی تفاوتی با نسخه اصلی او و نسخه لیوی ندارد (و ادامه 16: Foster 1988). سِیلرها، نگهبانان سواره رومولوس که در اثر لیوی از آن‌ها یاد شده (Foster 1988: 56-57)، حداقل در اصل، به یقین خدم و حشم بوده‌اند. در توصیف مسجورکننده مفصل نسخه اول و کوتاه‌تر پلوتارک، نام شاه دیوسیرت *Ταρχέτιος* (تارختیوس) است که بسیار شبیه نام *Ταρχιτάος* (تارگیتائوس) است، پدر افسانه‌ای و باشکوه اولین فرمانروای سکایی در یکی از نوشته‌های هرودوت درباره اساطیر اولیه سکایی؛ به نظر نمی‌رسد این امر اتفاقی باشد. ۳. درباره *Tumen (頭曼 (T'ou-man) در ماندارین نو *tóumàn* > در چین میانه *təu (Pul. 311 *dəw) (Tak. 346-347) *man (Pul. 207). بنگرید به پی‌نوشت ۱۰.

۴. درباره لقب او در میان شیونگ‌نو بنگرید به پی‌نوشت ۷.

۵. برای تلفظ ماندارین شیونگ‌نو (xióngnú) در چین کهن، بنگرید به پی‌نوشت‌های ۵۱ و ۵۲.

۶. برای نام موئن (Mo-tun) بنگرید به پی‌نوشت ۸. هرچند فرمانروای حماسی بنیان‌گذار در داستان موئن است نه *تُمِن (بنیان‌گذار واقعی)، همه عناصر اصلی داستان نخستین حضور دارند به استثنای موارد مربوط به تولد آسمانی و رها کردن او. ۷. اسم این قوم، که به چینی 月氏 (و همچنین 月支) نوشته شده و در ماندارین امروزی یوئه‌چی (Yüeh-chih) خوانده می‌شود، در چینی کهن *Tokwar-(*Togwar)-kē تلفظ می‌شد. بنگرید به پیوست ب. این روایت از هان‌شو است (HS 94a: 3749). بنگرید به پی‌نوشت ۹.

۸. برای نسخه مئی‌جی این روایت، بنگرید به پی‌نوشت ۹. ۹. برای نام *تُمِن و ریشه‌شناسی آن، بنگرید به پی‌نوشت ۱۰.

کنند. او سر آن‌ها را نیز مانند بقیه از تن جدا کرد. دوباره عازم شکار شد و خواست بهترین اسب شاه را با تیر صغیرکش بزنند. همهٔ افرادش اسب را با تیر زدند. موئن دریافت حال آن‌ها دیگر آماده هستند. او با پدرش شاه به شکار رفت و او را هدف تیر صغیرکش قرار داد. افرادش به پیروی از او *تُمِن را با تیر زدند و شاه را کشتند. پس از آن موئن همهٔ مقامات و اعضای خانواده را که از او اطاعت نمی‌کردند کشت و خود شاه شد.^۱

دوقوم *اشوین^۲ (ووسون) و یوئه‌چی میان کوه‌های چای‌لین^۳ با کوه‌های «بهشتی» (در کانسوی مرکزی فعلی) و تون‌هوانگ^۴ زندگی می‌کردند. *اشوین قوم کوچکی بود. یوئه‌چی یورش برد و شاه آن‌ها را کشت و سرزمین آن‌ها را تسخیر کرد. قوم *اشوین نزد شیونگ‌نو گریخت. شاهزادهٔ نوزاد *اشوین به نام کُن‌مو^۵ را به علفزاری بردند و رهایش کردند.^۶ گرگی را در حال شیر دادن به او دیدند و کلاغی را که با تکه‌گوشتی به مقدار در حال جست‌وخیز در کنارش بود.^۷ پسر را موجودی ماورای طبیعی پنداشتند و او را نزد شاه شیونگ‌نو بردند، مهر کودک به دل شاه افتاد و سرپرستی او را بر عهده گرفت.

کُن‌مو بزرگ که شد شاه ریاست قوم *اشوین را به او سپرد و او را سرکردهٔ ارتش کرد. کُن‌مو برای شیونگ‌نو پیروزی‌های بسیار کسب کرد. در آن زمان یوئه‌چی که از شیونگ‌نو شکست خورده بود راهی غرب شد و به سکاها هجوم برد. سکاها هم کوچ کردند و به سمت جنوب تا دوردست‌ها رفتند و قوم یوئه‌چی سرزمین آن‌ها را به تصرف خود درآورد. کُن‌مو که قدرت یافته بود از شاه شیونگ‌نو اجازه خواست انتقام پدرش را بگیرد. آن‌گاه کارزاری را در غرب مقابل قوم یوئه‌چی آغاز کرد و آن‌ها را در سال ۱۳۳-۱۳۲ ق.م تارومار ساخت.^۸ قوم یوئه‌چی باز هم به مناطق غربی‌تر و جنوبی‌تر گریخت، به سرزمین باکتريا/باختر. کُن‌مو مردم خود را در سرزمین سکاها که

۱. HS 94a: 3749: برای ملازمان موئن و مراسم تدفین شیونگ‌نو، بنگرید به پی‌نوشت ۱۱.

2. *Aśvin 3. Ch'i-lien 4. Tun-huang

۵. برای نام *اشوین و خواندن لقب شاه آن‌ها بنگرید به پیوست ب. تفسیر نام غیرچینی کوه‌های چای‌لین در شیجی آمده است (Watson 1961, II: 268). گلدن (Golden 2006) دربارهٔ اسطورهٔ اصلی ووسون بحث کرده است.

6. K'un-mu

۷. نسخهٔ هان‌شو به‌یقین درست است (HS 61: 2691-2692). در شی‌چی (Watson 1961, II: 271) مقایسه شود با Di (Cosmo 2002a: 176) و لون‌هنگ (Yamada 1976: 147) شیونگ‌نوها مهاجم هستند و شاه شیونگ‌نو کسی است که کُن‌مو نوزاد شگفت‌انگیز را موجودی ماورای طبیعی می‌داند (神 در ماندارین نو با تلفظ shén) و از این رو او را به فرزندی می‌پذیرد. نسخهٔ شی‌چی در بافت داستان معقول به نظر نمی‌رسد. مقایسه کنید با Benjamin (2003).

۸. این داستان بسیار شبیه داستان رموس و رومولوس است. در مورد نقش پرندگان بنگرید به پی‌نوشت ۱۲.
9. Benjamin (2003).